



## «بسمه تعالی»

### «خلاصه و نقد کتاب بررسی مبانی فلسفی، اخلاقی، کلامی و آثار عملی فمینیسم»

کتاب «بررسی مبانی فلسفی، اخلاقی، کلامی و آثار عملی فمینیسم» نوشته خانم‌ها غزاله دولتی، هاله حسینی اکبرنژاد، حوریه حسینی اکبرنژاد، که در ۳۴۴ صفحه در سال ۱۳۸۸ توسط نشر معارف چاپ و منتشر شده از جمله آثاری است که در موضوع بررسی و نقد فمینیسم، به دنبال یافتن پاسخ سوالات مبنایی و ریشه‌ای به تبیین و کندوکاو در این خصوص پرداخته است. موضوع مورد کاوش، علیرغم تأثیر بسیار گسترده در شئون مختلف زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی متأسفانه کمتر از حد لازم مورد توجه قرار گرفته، و اگر هم بعضاً مورد توجه بوده، نوعاً پاسخی مجمل، با سوگیری‌های غیرمحققانه و غیرمستدل یافته است.

بنابراین، شایسته است از بابت طرح موضوعی مهم در این کتاب، به عنوان یک موضوع مستقل و نه در حاشیه، بررسی نظریات گوناگون موجود و نیز به خاطر رجوع به منابع متنوع، موثق و مرجع، از نویسندگان آن قدردانی شود.

آنچه که به طور مجمل درباره محاسن کتاب و نقدهایی که بر آن وارد است، می‌توان گفت چنین می‌باشد:

۱. از مهمترین محاسن کتاب می‌توان به مهارت چشمگیر نویسنده در چکیده کردن مفاهیم پیچیده بدون پایین آوردن سطح آنها اشاره کرد.

۲. شرح اندیشه‌های جریان‌های مختلف فمینیسم با آهنگی انتقادی، پهنه‌ای فراگیر و وسواس در جزئیات، با نظم و ترتیب و به صورت تفکیک شده، از دیگر ویژگی‌های چشمگیر و قابل توجه این کتاب می‌باشد. به طوری که مثلاً در بخش اول، فصل اول، در هشت گفتار جداگانه به معرفی کامل فمینیسم، امواج سه‌گانه آن، بررسی زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی ظهور و بروز فمینیسم، روند تاریخی، نظریات و مطالبات هر یک از شاخه‌های فمینیسم در امواج سه‌گانه آن پرداخته است.

۳. نکته دیگر اینکه، کتاب «بررسی مبانی فلسفی، اخلاقی، کلامی و آثار عملی فمینیسم»، نثری روان و روشن دارد، و نه مطول، مبهم و پرتکلف. با اختصار در کلام و جمله‌بندی‌های کوتاه و ساده نه تنها خواننده خسته و ملول نمی‌شود، بلکه به راحتی ارتباط مسائل و مفاهیم را درک می‌کند.



۴. تحلیل های انتقادی این کتاب سیاق دانش پژوهانه و واقع بینانه داشته و مستند به فطرت و طبیعت انسانی می باشد، مانند «تحلیل های سطحی» عوام پسندانه، توطئه پردازانه و از همه مهمتر صرفاً بر اساس ابعاد مادی زندگی انسان نیست. و این موضوع در جای جای کتاب به چشم می خورد.

۵. روش این کتاب در پرداختن به فمینیسم، ما را در مطالعه مستقیم آثار نظریه پردازان فمینیسم، دستیابی به شناخت علی آراء و نظرات مختلف یاری می دهد و درک ما را در زمینه شناخت منبع و منشأ مسائل و معضلات پیش رو و راه حلشان، بالا می برد.

۶. به نظر می رسد شاید افزودن فصلی به فصول کتاب با عنوان تبیین دیدگاه اسلام به صورت مختصر و مفید، یا درج دیدگاه اسلام در کنار هر یک از موضوعاتی که در مسائل مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... مفید باشد و بتواند با تبیین برنامه ای که اسلام برای زنان در شئون مختلف فردی، خانوادگی و اجتماعی ارائه می دهد، چرا که از احیای تفکر اسلامی هم می تواند نظام جمهوری اسلامی متولد شود و هم می تواند گروه طالبان زاده گردد. از این رو تبیین نگاه اسلام ناب محمدی، هم راه صحیح را نشان می دهد هم در کنار ظلمت و تاریکی نورانیت و درخشش آن قلب ها را ذوب می کند و ذهن ها را روشن.

در کشور ما بیشترین حجم آثار فرهنگی در معرفی نظریه فمینیسم، آثار تاریخی است که نحوه شکل گیری تاریخی فمینیسم و نظریات شاخه های مختلف آن را بیان می نماید و ضعف مباحث اختصاصی و تحلیل های محکم تر درباره گفتارهای مختلف این نظریه به خوبی مشهود است، که تألیف بخش اول این کتاب قدمی در جهت رفع این خلأ می باشد.

### **بخش اول:**

در بخش اول کتاب، مبانی نظری فمینیسم با رویکرد فلسفی، اخلاقی و کلامی مورد نقد و بررسی قرار گرفته که خود شامل ۴ فصل می شود:

### **فصل اول:**

این فصل از کتاب به «معرفی فمینیسم» می پردازد. پس از ذکر تعاریف مختلف توضیح می دهد که: «فمینیسم دارای تعریف مشخصی نیست، چرا که گاه به یک جنبش و فعالیت برای احقاق حقوق زنان و گاه به یک نظریه در باب برابری زن و مرد در تمام شئون حیات اطلاق می گردد. شاید بتوان دلیل این (بلا تکلیفی) را تا حد زیادی به ارتباط تنگاتنگ فمینیسم با مکتب های فکری موجود در هر عصر مانند: لیبرالیسم، سوسیالیسم، مارکسیسم و ... مربوط دانست.



چرا که فمینیست‌ها همواره در تبیین مسائل فکری خویش درباره ستم علیه زنان و علل نابرابری بین زن و مرد، در مکتب‌ها و سنت‌های فکری عصر خویش جذب شده‌اند.... نظرات فمینیستی به شدت با این تفکرات درهم آمیخته و در جای جای نظریات فمینیستی آثار این مکاتب به روشنی مشهود و قابل فهم است. تا جایی که هر نوع تفکر فمینیستی با نام مکتبی خاص از مکاتبی که با آن در آمیخته، نامگذاری گردیده است.»

از آنجا که فمینیسم هرگز یک جنبش اجتماعی هموار و یکنواخت در بستری آرام نبوده است، در این پژوهش برای معرفی فمینیسم و بیان تاریخچه تکوین جنبش فمینیستی از تلفیق چند روش یعنی:

- «مطالعه فمینیسم در بستر تاریخ شکل‌گیری آن»؛
- «مطالعه جریان‌های مختلف فمینیسم و نقد نظری و ایدئولوژیک آنها»؛
- «تلاش برای تفسیر فمینیسم از رهگذر بررسی جنبش‌های فمینیستی نیرومند در دوره‌های متفاوت به عنوان یک مرجع» استفاده گردیده است.

## موج اول:

نویسنده پس از انتخاب روش مطالعه، به تبیین موج اول فمینیسم و زمینه‌های ظهور آن در غرب می‌پردازد. در بیان علل و عوامل شکل‌گیری موج اول فمینیسم سه عامل عمده یعنی عوامل فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را مورد بررسی قرار داده است. که عوامل فرهنگی و اقتصادی حاوی نکات تأمل برانگیز و جالبی بوده و چه بسا برای دانشجویان و محققین زمینه تحقیق و پژوهش بیشتر و عمیق‌تر را فراهم می‌کند. موج اول فمینیسم به علت پیگیری «حق رأی زنان» به عنوان مهمترین مطالبه آنان، علیرغم مطالبات دیگری که داشتند به «جنبش حق رأی» معروف است.

## موج دوم:

پس از کسب حق رأی زنان، جنبش فمینیسم در اروپا و آمریکا دچار یک دوره فترت گردید. در این دوره رکود، مسائل و جریاناتی رخ نمود که به بستری برای به وجود آمدن موج دوم فمینیسم، تبدیل گردید. در میان همه عواملی که سبب به وجود آمدن موج دوم فمینیسم گردید، به جرأت می‌توان نظام سرمایه‌داری را با نظریه‌ها و سیاست‌هایش مهمترین عامل شکل‌گیری موج دوم فمینیسم معرفی کرد.

منطق بنیادی نظام سرمایه‌داری، افزایش سودآوری است. اگر عمده‌ترین نقش نظام سرمایه‌داری در تولید کالاهای مصرفی باشد، بنابراین مصرف‌گرایی و تبلیغ آن نیز به اصلی‌ترین هدف نظام سرمایه‌داری، تبدیل می‌شود. سرمایه‌داری به خوبی دریافته بود که برای مصرف‌گرایی و تبلیغ آن، زنان بهترین وسیله و ابزار هستند، چرا که اولاً



می‌توانند به عنوان مصرف‌کنندگان کالاها، تولیدی بهترین و فعال‌ترین مخاطبان نظام سرمایه‌داری باشند و ثانیاً خود زنان می‌توانند به بهترین شکل مبلغان این مصرف‌گرایی باشند و اهداف نظام سرمایه‌داری را برآورده سازند. از سوی دیگر در همین زمان گفتار فرهنگی جدیدی در جامعه باب شد که بر حضور زنان و نقش مؤثر آنان در خانه و خانواده تأکید می‌کرد.

این مسائل به تدریج بر تناقضات درونی زنان افزود. همه این عوامل در شکل‌گیری یک هویت مشترک نوین در زنان بسیار تأثیر نهاد تا اینکه منجر به شکل‌گیری یک جنبش فمینیستی شد که اگرچه انسجام و وحدت کافی را نداشت اما به علت وسعت علایق و عمق انتقادات آن از امواج قبلی فمینیسم نیرومندتر بود و تحلیل‌های متنوعی درباره سرکوب زنان و راه‌های مبارزه برای آزادی زنان ارائه کرد. در این دوره دو جریان متفاوت عمده، یعنی جریان رهایی‌بخش (انقلابی) و اصلاح‌طلب (لیبرال)، دیده می‌شود که به دنبال ارائه دو راهکار متفاوت ایجاد گردید.

جریان اول یا فمینیسم لیبرال، تحت تأثیر اندیشه‌های لیبرال مری ولستون کرافت، جان استوارت میل و تحت تأثیر گفتار مدرن، بر این دیدگاه که زنان و مردان در گوهر انسانیت برابر هستند، تأکید می‌کرد. اساسی‌ترین شعار گروه لیبرال، برابری و مساوات در بین تمام انسانها با هر نژاد، قوم و جنسیت بود. این گروه عمده‌ترین محور فعالیت خویش را در دو بخش متمرکز کردند:

۱. بخش سیاست: با تغییر در سیستم قانون‌گذاری و قوانین مربوط به زنان؛
۲. قانون: در راستای بهبود موقعیت زنان در حوزه قانون‌گذاری.

این گروه علت فرودستی زنان را، پیش‌داوری‌ها و آموزش‌های غلط می‌دانستند. آنها در برهم زدن نظام تبعیض جنسی از روش مرد مدارانه استفاده می‌کنند و برگزیدن صفات مردانه را که به عنوان هنجار تلقی می‌شود به زنان توصیه می‌کنند. در مجموع تمرکز فعالیت‌های این گروه بر رفع تبعیض‌های موجود اجتماعی-سیاسی قرار گرفته بود.

مطالبات فمینیست‌های لیبرال با تأکید بر مسأله برابری ذاتی در تمامی شئون، به صورت زیر بیان شده است:

۱. تغییر قانون‌هایی که به نحوی در آنها مسأله تبعیض زنان و مردان مطرح بود.
۲. حذف کلیشه‌های مردسالارانه از طریق تجدیدنظر در نحوه آموزش چه آموزش رسمی و چه آموزش غیر رسمی.
۳. فراهم شدن تسهیلاتی که به زنان کمک می‌کرد تا بتوانند راحت‌تر در عرصه عمومی حضور داشته باشند مثل تسهیلات نگهداری از کودکان.
۴. فراهم شدن شرایطی برابر برای حضور زنان در کلیسا و توانایی انجام تعالیم الهی همانند مردان.



به این ترتیب مطالبات لیبرال فمینیست‌های موج دوم با لیبرال فمینیست‌های موج اول تفاوت چندانی ندارد و همگی در راستای تحقق برابری ذاتی است که اصلی‌ترین و عمده‌ترین محور تفکرات لیبرالی را به خود اختصاص داده است. همانطور که گفته شد هر نوع تفکر فمینیستی با نام مکتبی خاص از مکاتبی که با آن در آمیخته، نامگذاری گردیده است. این آمیختگی در اینجا کاملاً آشکار است.

جریان دوم، جنبش‌های بخش یا انقلابی بود. که برخلاف لیبرال‌ها، راه‌هایی زنان را یک انقلاب همه‌جانبه در تمام سطوح و ارگان‌های جامعه تلقی می‌کردند. این گروه تأثیرپذیرفته از نظرات مارکس است که معتقد بود: «تاریخ تمام جوامع تا به امروز همانا تاریخ نبرد طبقاتی است.» او می‌گفت برای‌های باید انقلاب کرد. منظور او از‌های،‌های از سلطه بود.

جنبش‌های بخش در تبیین علل فرودستی زنان و راهکارهای حذف این فرودستی آرا و نظرات متفاوتی داشتند که همین آرا و نظرات متفاوت، باعث پدید آمدن حوزه‌های مختلف فکری در میان فمینیست‌ها و ایجاد انشعاب در درون نهضت فمینیستی گردید. اما آنچه که می‌تواند حلقه اتصال تفکرات اندیشمندان این گروه باشد، طرح مسأله پدرسالاری در اغلب تحلیل‌های آنان است. آنان معتقدند که در هر طبقه، قوم، ملت و نژادی زنان به عنوان طبقه فرودست مطرح هستند و به علت تفکرات پدرسالاری در هر طبقه اعم از متوسط، کارگر و ... نسبت به مردان یک طبقه فرودست را تشکیل می‌دهند. بنابراین زنان برای‌های خویش با یک طبقه روبرو نیستند بلکه در هر طبقه با عواملی روبرو هستند که همیشه علت عقب ماندگی آنها بوده است. پس باید مبارزاتی با هدف حذف همه عوامل فرهنگی، اجتماعی و حتی علمی که در وضعیت زنان نقش اساسی داشته‌اند، صورت گیرد.

### موج سوم:

در اواسط دهه ۷۰، فمینیسم داعیه نمایندگی از کل زنان و مطالبات و خواسته‌های آنها را از دست داد چرا که عده‌ای از زنان در مبارزات ضد فمینیستی عملاً اعلام کردند که با آنچه به عنوان خواست فمینیستی در جامعه مطرح است، مخالف هستند.

مسأله دیگر که در این دوران چهره نمایان کرد، گذر از جامعه مدرنیته به جامعه پسامدرن با تمام ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن است.

جامعه پست مدرن به طور کلی با رد وجود عینیت و حقیقتی غایی، باب یک نوع نسبییت‌گرایی را به روی جامعه می‌گشاید؛ بنابراین از این پس نسبییت‌گرایی به عنوان شاخص اصلی این دوره در تمام شئون زندگی رسوخ می‌کند.



از این منظر هر چیز کلی و کلان جذابیت خویش را از دست می‌دهد و آنچه بر آن تأکید می‌شود، تفاوت‌ها و هویت‌های نسبی و موقتی است که در موردی خاص وجود دارد.

بدین ترتیب گفتار پست مدرن به دو طریق در جنبش فمینیستی تأثیر نهاد:

اول: به صورت نقد مبانی فمینیستی و به چالش کشیدن کلی‌گرایی حاکم بر این جنبش؛

دوم: با نفوذ در گفتار فمینیستی خود به عنوان ادبیات جدیدی در مبارزات فمینیستی که از فمینیسم دهه‌های ۷۰ تا ۹۰ چهره‌ای متفاوت ارائه داد، و به عنوان «فمینیسم پست مدرن» معروف شد.

در کل می‌توان عوامل ظهور موج سوم فمینیسم را به صورت زیر خلاصه نمود:

۱. افول ناگهانی موج دوم فمینیسم در اثر به وجود آمدن یکسری انتقادات درون فمینیستی و برون فمینیستی.
۲. شیوع نوعی نسبی‌گرایی در اثر تفکرات پست مدرن در جامعه و تأثیر تفکرات و گفتار پسا مدرن در فعالیتها و تفکرات فمینیستی.

### **عمده‌ترین مباحث نظری پست مدرن که در مباحث زنان به کار رفته عبارتند از:**

۱. پست مدرن «خوشه‌ای پیچیده» از عناصری معارض است، شامل تفکراتی بر ضد معرفت‌شناسی، ماهیت‌گرایی، واقع‌گرایی، برهان‌های استعلایی و به طور مشخص معارضت با هرگونه شناخت به معنای بازنمایی حقیقت و نفی هرگونه توصیف کلی و مطلق.

۲. تأکید بر سبک و شکل به قیمت فدا کردن ذات و جوهر.

۳. نفی هرگونه فرا روایت یا روایت کلان که در علم، دین، هنر و در حوزه‌های مدرنیسم و مارکسیسم که تفکرات مطلق و جهان شمول ارائه می‌دهند، تجلی یافته است.

تفکر پست مدرن با گفتار شالوده شکن خویش، فمینیسم را به عنوان مکتبی کل‌گرا که هرگز به تفاوت‌های میان زنان توجه نکرده است، محکوم می‌کند.

زنان که تا قبل از این معتقد بودند هویت زن بودن، تمام هویت‌های دیگر مثل قوم، نژاد، فرهنگ، سن و غیره را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و می‌تواند جامع همه آنها باشد، تحت تأثیر افکار پست مدرن به این نتیجه رسیدند که زنان



موجودات یکپارچه‌ای نیستند آنگونه که بتوان از آنها به عنوان یک جوهر واحد سخن گفت و از این منظر یک گروه خاص نمی‌تواند نماینده چندین گروه متفاوت با خواست‌ها، مشکلات و معضلات متفاوت باشد.

بنابراین عمده‌ترین تأثیر تفکر پسا مدرن در به چالش کشیدن تعریف واحد و معین از مقوله زن آن هم از سوی گروهی خاص «فمینیست‌های سفید پوست طبقه متوسط» بود.

از اینرو تأکید گفتار پست مدرن از این پس به جای حذف و پنهان نمودن تفاوت‌ها، به میدان آوردن و مطرح نمودن این تفاوت‌هاست. با ظهور این تفاوت، دیگر بیش از پیش فمینیسم قابلیت خویش را برای رهبری یک مکتب فکری از دست داد. بنابراین در موج سوم فمینیسم که عمدتاً به عنوان «فمینیسم پست مدرن» شناخته می‌شود، مسأله تفاوت به اساسی‌ترین مسأله فمینیستی تبدیل گردید.

## فصل دوم: مبانی فلسفی فمینیسم

در این فصل «نقد و بررسی مبانی فلسفی فمینیسم» مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

در فصل اول نحوه شکل‌گیری فمینیسم در سه موج مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت و توضیح شد که فمینیسم در فضایی سر برآورد و به رشد و حرکت خویش ادامه داد که شعارها و آرمان‌های خاصی بر آن حاکم بود و این گفتارها به‌طور برجسته‌ای از گفتارهای فلسفی دوران خود تأثیر پذیرفته بود. مثل فمینیسم لیبرال تأثیر پذیرفته از لیبرالیسم، جنبش‌های بخش (انقلابی) تأثیر پذیرفته از مارکسیسم، فمینیسم موج سوم تأثیر پذیرفته از پست مدرنیسم و.. نویسنده در فصل دوم به بررسی و نقد مبانی فلسفی‌ای که خواستگاه امواج فمینیستی بوده می‌پردازد.

این مبانی در واقع همان آرمان‌ها و گفتارهای فلسفی است که در قرن ۱۸ و ۱۹، آغازی برای تفکرات و اندیشه‌های فمینیستی بوده است.

در این فصل مبانی مؤثر بر جنبش اجتماعی زنان، به دو بخش مبانی مدرنیته و مبانی پست مدرنیته تقسیم می‌شود. گفتار اول (مبانی مدرنیته) مبانی مؤثر بر موج اول و دوم و گفتار دوم (مبانی پست مدرنیته) مبانی تأثیرگذار بر موج سوم تلقی می‌گردد.

درباره مبانی مدرنیته (مبانی تأثیرگذار بر موج اول و دوم فمینیسم) شرح می‌دهد که:



همراه با تحولات فرهنگی، سیاسی و علمی اروپا از قرون وسطی - که عصر حاکمیت تفکرات و عقاید کلیسا بود به عصر جدید، گفتارها و آرمان‌هایی در جامعه رخ نمود که تاریخ سنتی اروپا را متوقف ساخت و فرهنگ جدیدی با تمام زوایا و رشته‌های نوینش را به منصه ظهور رساند.

در این تغییرات دو مطلب از همه اساسی‌تر بود. اول اینکه انقلاب صنعتی در رشد چرخه اقتصادی و امکانات زندگی تحولی عظیم ایجاد کرد و از سوی دیگر با بروز نهضت پروتستانتیسم، انسان نسبت به قبل استقلال بیشتری در ارتباط با امور دینی پیدا کرد و به تدریج با این تفکر روبرو شد که محور و مدار همه چیز خود اوست.

#### • اومانیسیم و سکولاریسم:

بدین ترتیب عمده‌ترین شاخصه تفکر دنیای جدید یعنی اومانیسیم به ظهور رسید که به‌عنوان سرمنشأ اکثر تفکرات مدرن و یکی از ریشه‌های نامحسوس فمینیسم از آن یاد می‌شود.

نویسنده به حق اومانیسیم را به عنوان مادر تمام تفکرات عصر مدرن برشمرده و چگونگی ارتباط آن با سکولاریسم را چنین بیان می‌کند:

کشفیات جدید علمی، انسان را از بند غل و زنجیرهای تفکرات سنتی (تفکرات قرون وسطایی) که به شدت تحریف شده بود و در موارد مطلوب اربابان کلیسا به کار گرفته می‌شد، رها کرد. در عوض جلوه‌های مخفی قدرت تفکر و اندیشه مستقل را به انسان ارزانی کرد.

انسان این دوران پس از استقلال از تفکرات کلیسا به دنبال جستجوی محوری برای اتکای وجودی خویش، به توانایی‌های عقلی و ذهنی خود متوسل شد و این درک جدید به سرعت در ادبیات، هنر و فلسفه تأثیر نهاد.

بدین ترتیب کلیسا کاملاً تخطئه شد و لوتر برای اولین بار مفهومی کاملاً نو را از رابطه انسان با خدا ارائه داد که از پایه‌های سکولاریسم جدید محسوب می‌شود. از آن پس کلیسا به عنوان جایی که باید کلام خدا را به گوش مردم برساند نه اینکه مختص به کشیشان باشد، معرفی شد. همچنین دخالت کلیسا در امور دنیوی به عنوان امری نامطلوب معرفی گردید.

به این ترتیب اومانیسیم و پایه‌های تفکر سکولاریسم در اروپا متولد شد و منشأ بسیاری از اندیشه‌های بعدی از جمله آزادی و برابری گردید. همچنین اومانیسیم در جنبه‌های تأکید بر اصالت فردی خویش، ریشه تفکراتی نظیر لیبرالیسم و کاپیتالیسم و در جنبه‌های اصالت اجتماعی خویش، اساس و بنیان تفکراتی نظیر سوسیالیسم و مارکسیسم شد.





آنچه که امروزه به عنوان اومانیزم مطرح می‌شود اینگونه است که: «خواست انسان معیار و مقیاس همه چیز است.» بر این اساس اومانیزم یک تفکر فراگیر است که تمام عرصه‌های علمی، اخلاقی و فرهنگی را در نورددیده و براساس این تفکر در تمام عرصه‌های حیات، انسان به محوری اساسی برای تبیین و معنا بخشیدن تبدیل می‌شود و همه چیز براساس این محور و مرکز، معنی پیدا می‌کند.

این نوع اومانیزم که عده‌ای آن را اومانیزم فلسفی تلقی می‌کنند به دو قسمت اومانیزم مسیحی و اومانیزم مدرن تقسیم می‌شود. اومانیزم مسیحی چنین تعریف شده است: «نوعی فلسفه که از خودمحوری در انجام بدنه اصلی مسیحی دفاع می‌کند.» و اومانیزم مدرن چنین تعریف شده است: «نوعی فلسفه که تمام فرق طبیعت گرایان و آثار مقدس گذشته را بر پایه عقل و علم و دموکراسی و نظرات انسانی رد می‌کند.»

#### • برابری:

یکی از بارزترین جلوه‌های اومانیزم بحث برابری است که به شدت با فمینیسم در دوران مدرنیتته گره خورده است. بحث برابری یکی از پیچیده‌ترین مباحث فلسفه سیاسی است که به نحو بسیار پیچیده‌ای با مباحث عدالت، آزادی و لیبرالیسم در هم تنیده است.

فمینیست‌های لیبرال خواستار برابری زنان با مردان در عرصه عمومی بودند. آنها معتقد بودند عرصه خصوصی به جز در مواردی که به زنان فرصت بروز توسعه عاطفی را می‌دهد، مجال مناسبی برای بارور نمودن استعدادهای ذاتی زنان نیست. همین برابری به نحو دیگری مورد مطالبه فمینیست‌های مارکسیست و سوسیالیست بوده است. این گروه بر مبنای حقوق طبیعی، نه تنها خواستار برابری زنان با مردان هستند بلکه در مرحله نخست برابری تمام طبقات اجتماعی را مطالبه می‌کنند و راه برقراری برابری کامل در جامعه را در حذف تمام طبقات بالاخص طبقات اقتصاد سرمایه داری جستجو می‌کنند.

امروزه فمینیست‌های معاصر فقط به دنبال تساوی و برابری حقوق زنان با مردان نیستند. بلکه خواسته‌های متمایزتری دارند. آرمان آنها نه براساس آرمان‌های برابری و تساوی بلکه بر مبنای گفتارهای تفاوت و توجه به تمایزات جنسی شکل گرفته است. آنها تا آنجا پیش رفته‌اند که معتقدند: «باید کلیه حقایق را از دید جنسیت نگاه کرد.»

در نقد نظریه برابری زنان با مردان باید گفت:



براساس شواهد موجود همیشه در فعالیت‌های مختلف بین زنان و مردان تفاوت‌هایی دیده می‌شود. حتی آنان در انتخاب‌های خود راه‌های متفاوتی را انتخاب می‌کنند و تجربه ثابت کرده است که بازسازی فکری و روحی زنان و مردان آنگونه که مطلوب فمینیست‌هاست عملی نیست.

با این همه باید گفت وجود این تفاوت‌ها هرگز به معنای نقص یکی و کمال دیگری نیست بلکه این تفاوت‌ها تناسبی است همانند تناسب اعضای بدن که در عین تفاوت نقش‌ها و کارکردها هرگز یکی ناقص و دیگری کامل محسوب نمی‌شود بلکه در کنار هم یک ارگانسیم هدفمند و منظم را تشکیل می‌دهند.

#### • آزادی:

از دیگر مفاهیم عصر مدرن که به عنوان یکی از شاخصه‌های اصلی اومانیسم مطرح است، می‌توان به آرمان آزادی و آزادی طلبی اشاره کرد. عمده‌ترین معنایی که فمینیست‌ها از آرمان آزادی داشته‌اند، در وهله اول رسیدن به مرحله‌ای است که در آن بتوانند بدون قیود خاص اجتماع، خانواده و ... به هر آنچه که مورد توجه مردان بوده است، دست یابند. اما اینکه این آزادی بعدها در نهضت فمینیسم چه معنایی یافته است؟ در این قسمت از کتاب مورد ارزیابی و پژوهش قرار گرفته است.

نویسنده با تبیین تلاقی آزادی و مباحث فمینیستی به پیوند عمیق بین فمینیسم و لیبرالیسم در دهه های اخیر اشاره کرده و شاخصه های لیبرالیسم را چنین برمی شمارد:

- آزادی خواهی افراطی که بیشتر به معنای آزادی از چیزی تعریف می‌شود و نه آزادی برای چیزی؛

- حاکمیت اراده شخصی؛

با این اوصاف می‌توان نتایج چنین گفتاری را در عقاید فمینیستی به خصوص در فمینیسم لیبرال موج اول ردیابی کرد. نویسنده در نقد آرمان آزادی در آراء فمینیست‌ها می‌گوید: آنچه که فمینیست‌ها خواهان آن هستند و برای آن مبارزه می‌کنند تا چه حد با حقوق برابر انسان‌های دیگر همسو است و یا تا چه اندازه با حقوق آنان منافات دارد؟ به عنوان مثال حق سقط جنین برای زنان آیا از بین بردن حق زندگی انسانی دیگر نیست؟ و آیا نفی بنیان خانواده از سوی زنان همجنس‌گرا، بر هم زدن کانون گرم خانوادگی که می‌تواند مأمنی برای رشد و بالندگی انسان‌های دیگر باشد نخواهد بود؟ و یا حتی خانواده‌های تک جنسیتی نفی طبیعت و فطرت انسانی نیست؟ به راستی آزادی‌های لجام گسیخته که منجر به فسادهای اخلاقی و بی‌عفتی است، آیا با حقوق انسان‌هایی که می‌خواهند در جامعه پاک و سالم زندگی کنند منافات ندارد؟



زن حق دارد که آزاد باشد. آزادی یکی از زیننده‌ترین جلوه‌های انسانی است، علامه طباطبائی در این باره به شیوایی سخن گفته‌اند: زن نیز مثل مرد آزاد است و در واقع هر انسانی از آن جهت که با فکر و اراده محسوب می‌شود. اختیار کسب منفعت و دفع ضرر را با استقلال تام دارد همین انسان پس از ورود به اجتماع اختیار کسب منفعت و دفع ضرر را با استقلال دارد بدون آنکه کسی ممانعت داشته باشد یا مجبور به اطاعت کورکورانه از کسی باشد.<sup>۱</sup>

واقعیت این است همان‌طور که آزادی امری مطلوب و ضروری برای طبیعت بشری است، به همین ترتیب آزادی بی‌حد و حصر چنانچه در هیچ قانون و شرعی جای نگیرد، نه تنها برای زنان که برای مردان هم امری قبیح و نابهنجار است.

نویسنده، گفتار دوم از این فصل را در پرداختن به مبانی فلسفی پست مدرنیسم صرف نموده و پس از تعریف پست مدرنیسم و پرداختن به ویژگی‌های آن، نظرات برخی از چهره‌های شاخص و اندیشمندان پایه گذار آن را بیان می‌کند: «متفکران فرانسوی پست مدرنیسم به شدت تحت تأثیر اندیشمندانی نظیر هایدگر، نیچه و ویتکنشتاین هستند و به جرأت می‌توان گفت که اکثر بن‌مایه‌های تفکر پست مدرن وامدار این اندیشمندان است. ویتکنشتاین با مطرح نمودن فلسفه تحلیل زبانی، باب گسترده‌ای را به سوی هرمنوتیک و نسبی‌گرایی گشود. نیچه با رد هرگونه ذات یا جوهر، نظم حاکم بر جهان و پدیده‌ها را نفی نمود و هایدگر با نفی متافیزیک زمینه را برای بسترها و گفتمان‌های مختلف فراهم آورد.»

نویسنده در ادامه به تلاقی فمینیسم و پست مدرنیسم پرداخته، نقدهای فمینیسم مدرن بر فمینیسم پست مدرن را ذکر می‌کند و بیان می‌دارد:

نهایتاً فمینیسم پست مدرن در شکل بسیار افراطی در همهٔ زمینه‌ها نوعی پوچ‌انگاری را توصیه می‌کند که تنها در حیطه اندیشه قابل تصور است و هرگز در راهکارهای اجتماعی، سیاسی و حتی فرهنگی قابل اجرا نیست.

**فصل سوم:** در این قسمت نگاهی به حوزه‌های اخلاق دارد. و عنوان می‌کند از منظر فمینیسم اخلاق فمینیستی مجموعه‌ای است از اصول و مواضع و نظریاتی که با زندگی زنان پیوند خورده است.

به همین دلیل اخلاق فمینیستی تلاشی است برای بازنگری، بازسازی و تفکر دوباره دربارهٔ جنبه‌های اخلاق سنتی غرب که تجربیات اخلاقی زنان را بی‌ارزش و کم‌بها تلقی کرده است.

<sup>۱</sup>. طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۴۰۵.



به نظر می‌رسد همه گروه‌های فمینیستی بین اخلاق سنتی و برخی سنت‌های اخلاقی خلط کرده‌اند، به این معنا که آنها برخی رفتارهای نادرست در جامعه را به پای اصولی اخلاقی حاکم می‌نویسند، این در حالی است که نادرستی مصداق هیچگاه اصل را کاذب نخواهد ساخت.

نویسنده پس از پرداختن به مفهوم اخلاق فمینیستی با رویکردهای مختلفش به سوالات معرفت‌شناسی این مکتب نوظهور در عرصه فلسفه اخلاق می‌پردازد. اساساً خود معرفت‌شناسی اخلاق به ریشه‌ها و الگوهای فهم مفاهیم اخلاقی مرتبط می‌شود و عمده‌ترین سؤالاتش حول محور شناخت گزاره‌های اخلاقی دور می‌زند. سؤالاتی از قبیل؛ محدوده گزاره‌های اخلاقی و وابستگی آنها به معرفت چیست؟ یا معرفت اخلاقی چگونه حاصل می‌شود؟ و این معرفت چگونه تصدیق می‌گردد؟ رابطه اخلاق و فلسفه اخلاق در چیست؟ و سؤالاتی از این قبیل.

اما سؤال بسیار اساسی دیگری که در قرون اخیر با جدیت بیشتری در آثار فیلسوفان اخلاق به چشم می‌خورد، مربوط به تأثیر جنسیت در شناخت است. این مسأله اگرچه تاریخچه‌ی بسیار کهن دارد و از زمان پیدایش فلسفه مدنظر بوده و همیشه ذهن اندیشمندان را به خود معطوف داشته است، اما در جنبش فمینیستی رنگ دیگری به خود گرفته است. مثلاً اینکه جنسیت چه نقشی در شناخت گزاره‌های اخلاقی - معرفت اخلاقی - دارد؟ و اگر جنسیت در شناخت دخیل است، این مسأله امری ذاتی و فطری و یا زائیده مسائل روانی حاصل از زندگی اجتماعی است؟

نویسنده در مجموع نظریات طرفداران وجود تفاوت‌های جنسی در شناخت اخلاقی را در دو گروه عمده طبقه‌بندی می‌کند:

الف - گروه اول قائل به تأثیر جنسیت در شناخت اخلاقی هستند و همچنین معتقدند که ارزش‌های زنانه پست‌تر از ارزش‌های مردانه است. از طرفداران این نظریه به دیدگاه فیلون، آگوستینوس، آکویناس، شوپنهاور می‌توان اشاره کرد.

ب - گروه دوم همانند گروه اول تأثیر جنسیت در شناخت اخلاقی را تأیید می‌کنند اما بر خلاف گروه اول معتقدند که ارزش‌های زنانه هرگز در موقعیتی فرودست نسبت به ارزش‌های مردانه قرار ندارد. بلکه خلیات زن و مرد در مجموع یک واحد کامل را تشکیل می‌دهند و هر دو مورد نیاز این جامعه‌اند. از معتقدان این دیدگاه به روسو، کانت، هگل و هیوم می‌توان اشاره کرد.

به هر طریق از آنچه که گذشت می‌توان نتیجه گرفت که اندیشمندان فمینیستی که تفاوت‌ها را پذیرفته‌اند، جملگی به شناخت متفاوت اخلاقی تأکید می‌ورزند. هر چندگاه ارزش‌های والاتر زنانه را مطرح می‌سازند.

در قسمت سوم از این فصل پیامدهای اخلاقی فمینیسم در ۵ عنوان ذیل بیان می‌شود:



**مرد ستیزی؛** امروزه فمینیست‌ها علاقه کمتری برای فعالیت‌های انسان‌دوستانه نشان می‌دهند و عمده‌ترین تلاش آنها در حمایت از زنان است؛ و در این امر آن چنان دچار افراط شده‌اند که فمینیسم به نوعی زنان‌ستایی و مردستیزی تبدیل شده‌است. آنچه که امروزه در تمام شعارهای این گروه مشهود است.

**نفی خانواده؛** بدون شک نتیجه قطعی مردستیزی، مبارزه با خانواده و سنت‌های دیرینه آن خواهد بود. فمینیستها معتقدند زنان باید برای رسیدن به استقلال فکری و شخصی خود را از روابط خانوادگی کنار بکشند. در نقد این مطلب باید گفت: با نظری منصفانه می‌توان تصدیق کرد که در برخی خانواده‌ها حقایق ناہنجار به چشم می‌خورد، اما نمی‌توان با توجه به برخی خانواده‌های ناہنجار کل کانون خانواده را که بر پایه مودت و الفت بین اعضای آن پایه‌گذاری شده است، انکار کرد. نکته دیگر اینکه ترغیب زنان به ترک خانواده همیشه استقلال شخصیتی زنان و دختران را تضمین نخواهد کرد و چه بسا آنان را در گرداب مشکلات و فسادهای موجود در جامعه بیش از پیش فرو خواهد برد.

**تحقیر مادری؛** وقتی که نهاد خانواده کم ارزش تلقی شود، مطمئناً نقش‌های سنتی خانواده اعم از نقش پدری و مادری نیز زیر سؤال می‌رود. در نقد این ایده باید گفت اگر چه مشارکت اجتماعی زنان می‌تواند در رشد و تعالی روحی زنان و جامعه مفید باشد اما زنانی هستند که به هر دلیلی محیط خانواده و پذیرفتن نقش‌های مادری و همسری را بر هر امر دیگری ترجیح می‌دهند. پس تحقیر این زنان و ترغیب آنان به مشارکت اجباری در امور اجتماعی نه تنها امری منافی اخلاق بلکه در تقابل با داعیه‌های آزادی‌اندیشه و استقلال تصمیم‌گیری از سوی هر فرد بالغ متفکر است.

**تأکید بر سقط جنین؛** یکی از معروف‌ترین و پردامنه‌ترین مطالبات فمینیستی که حتی در شکل‌های اولیه آنهم دیده می‌شود. مبارزه برای تصویب حق سقط جنین بوده است. به این معنی که هر زنی در هر زمان که بخواهد بتواند جنین خود را از بین ببرد و خود را از قید تقیدات او برهاند.

**همجنس‌گرایی؛** همان‌طور که ذکر شد مردستیزی، امروزه از عمده‌ترین رفتارهای فمینیستی است. در همین راستا رفتار همجنس‌گرایانه نتیجه لاینفک چنین عملکردی می‌تواند باشد. لازم به توضیح نیست که همجنس‌گرایی از دیرباز از منفورترین رفتار ناہنجار بشری بوده است که در اغلب ادیان و فرهنگ‌ها به شدت نهی گردیده است. اما متأسفانه جوامع غربی امروز نه تنها از بحث درباره آن ابایی ندارند بلکه طی سلسله بحث‌های علمی - حقوق و سیاسی ... آن را در قانون مدنی خویش به تصویب رسانده‌اند.



**فصل چهارم:** جریان فمینیسم در روند انتقادی خویش حوزه‌های مختلفی را تحت پوشش قرار داد که در فصول گذشته به حوزه‌های فلسفی و اخلاقی آن اشاره شد. اما بررسی تفاوت‌ها به همین جا ختم نمی‌شود و زنان در ردیابی ریشه‌های تفاوت‌گرایی جامعه به بحث‌های کلامی و دینی هم متوسل شده‌اند.

الهیات فمینیستی پر مخاطره‌ترین و جنجالی‌ترین حوزه‌های فعالیت فمینیسم بوده است و از آنجا که این بخش صریحاً عمیق‌ترین و حساس‌ترین بخش اعتقادات بشر یعنی دین را مخاطب خویش قرار داده و به صراحت گزاره‌های کتاب مقدس را مورد نقد و بررسی قرار داده است، بر التهاب بحث افزوده است.

در این قسمت از کتاب نویسنده از پس نگاهی گذرا به تاریخچه شکل‌گیری الهیات فمینیستی به معرفی الهیات فمینیستی می‌پردازد و الهیات فمینیستی و دو گرایش مهم آن را به شرح ذیل تبیین می‌نماید:

- گرایش‌های میانه‌رو که خواستار تفسیر جدید از ادیان برای زدودن بدعت پدرسالاری از چهره آنها هستند،
- گروه دوم افراط‌گرایان که خواهان نفی هرگونه تفکر دینی و جایگزینی آن با الهه پرستی که حول محور تقدس زنانه می‌باشد و حتی جادوگری هستند.

نویسنده در گفتار سوم آموزه‌های دینی مسیحیت در ارتباط با تفکرات فمینیستی را بررسی و تشریح می‌کند. بحث خداشناسی، زن و کلیسا، جایگاه زن در کتاب مقدس و... عناوینی است که در این بخش مورد واکاوی و پژوهش قرار می‌گیرد.

## **بخش دوم:**

بخش دوم کتاب «بررسی مبانی فلسفی، اخلاقی، کلامی و آثار عملی فمینیسم» در برگرفته دو فصل می‌باشد و به بررسی آثار عملی فمینیسم می‌پردازد. از آنجا که امروزه جنبش فمینیسم و اندیشه‌های فمینیستی صرفاً ناظر به حوزه نظر نمی‌باشد، آثار عملی فمینیسم مورد بررسی قرار گرفته است چرا که فمینیسم به حیطة عمل در عرصه جوامع مختلف خصوصاً کشورهای غربی که خاستگاه اصلی آن است، کشانده شده و بالطبع آثار و پیامدهای خاص خود را حتی در جزئی‌ترین ابعاد زندگی بشر نمایانده است.

در بخش دوم از کتاب مذکور ابتدا کلیاتی درباره فمینیسم و بازخوانی برخی از مهمترین آموزه‌های فمینیستی از جمله برابری، فردگرایی، منع هرگونه تبعیض بر مبنای جنسیت و... مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس بحث جهانی سازی فمینیسم و تعمیم آموزه‌های فمینیسم از جهان اول به جهان سوم مطرح و مسائل مهم و تأمل برانگیزی مورد بحث و واکاوی قرار می‌گیرد.



فصل دوم چالش های فراروی فمینیسم را در حوزه خانواده و اجتماع بررسی می کند. و با استفاده از جدیدترین دیدگاه ها و تجربه های اندیشمندان در جامعه غرب به عنوان خاستگاه فمینیسم، اطلاعات مهم و روشنگرانه ای در اختیار پژوهشگران قرار می دهد.

در این فصل به اعترافاتی از اندیشمندان غربی پیرامون تأثیر فمینیسم بر زنان، کودکان و خانواده اشاره شده است؛ اموری چون: افول ازدواج، رواج زندگی های مشترک قبل از ازدواج، گسترش خانواده های تک والدی، چالش با نقش مادری زنان، کم رنگ دیدن جایگاه پسران، محرومیت خردسالان از عواطف مادری به دلیل گسترش استفاده از مهد کودک ها، افزایش روزافزون سقط جنین و تولد کودکان نامشروع، افزایش طلاق و نابسامانی های پس از آن برای زنان و کودکان.

در مجموع بخش دوم کتاب شاید به دلیل بررسی آثار «عملی» از جذابیت بیشتری نسبت به فصل اول که عمدتاً مباحث نظری و تئوریک می باشد، برخوردار است. متأسفانه حقیقت این است که در جهان امروز سانسور گسترده ای وجود دارد که در پی حذف هر مطلبی است که اعتقادات اساسی و نتایج فمینیسم را زیر سؤال می برد و به طور قطع تصویر تحریف شده این نهضت، در رسانه های جهان منعکس می شود. به بیان دیگر، برای اینکه فمینیسم هم مانند همه سیستم ها، به عنوان نهضتی کارآمد تداوم یابد، نیازمند استفاده از سانسور و تبلیغ برای پنهان کردن شکست و اعمال زور و تشویق برای پذیرش ایده های خود می باشد.

از این رو جای خرسندی است که با وجود تیغ تیز سانسور در ذبح حقیقت و البته واقعیات تلخ ناشی از جریان فمینیسم در جهان پیرامون مان، وجود کتاب هایی با معرفی دیدگاه های مختلف، موجب روشنگری و آگاهی از آثار مخرب فمینیسم در ابعاد مختلف زندگی انسان ها در جوامع گوناگون بشری شده است.

نکته بسیار مهم و قابل توجهی که در هیاهوی جریان فمینیسم همواره مغفول مانده و به آن پرداخته نشده جایگاه «حق انتخاب زنان در شئون مختلف زندگی آنها» است. جریان فمینیسم چنان با شتاب و قدرت در مسیر از میان برداشتن همه موانع موجود و هر آن چیزی که از سوی فمینیست ها به عنوان باورها و سنت های غلط، تربیت نادرست و یا ناآگاهی و جهل از آن یاد می شود، حرکت می کند که گاه با این سؤال جدی - حتی از سوی کسانی که خود را مدافع حقوق زنان می دانند - مواجه شده است که در جریان خروشان و پر تلاطم فمینیسم جایگاه «حق انتخاب زنان در شئون مختلف زندگی آنها» کجا است؟

\*\*\*\*\*



اگر قرار باشد برای بررسی عوامل مؤثر در وضعیت یک جامعه (جامعه زنان) مدلی پیشنهاد شود، بعید است یک معادله یک متغیره پیشنهاد شود. هرکسی که کوچکترین آشنایی با پیچیدگی های تاریخ، فرهنگ، سیاست، اقتصاد و... جوامع داشته باشد و از آن مهمتر با مباحث انسان شناسی، روانشناسی، جامعه شناسی و... آشنا باشد می داند که متغیرها در یک چنین مدل فرضی بسیار متعدد خواهد بود، تا جایی که هر وقت انسان جواب سوالی را در مورد این نوع پدیده ها نمی داند عالمانه ترین جواب این است که بگوید: «عوامل متعددی بر موضوع تأثیر می گذارند.» این پاسخی است که در هر حال صادق است. اما در عین حال این پاسخ تنها به درد پوشاندن جهل و ناتوانی آن نظریه می خورد و هیچ نتیجه دیگری از آن به دست نمی آید. در میان این عوامل متعدد باید دید که کدامیک برای جوامع انسانی به طور عام و برای زنان به طور خاص اهمیت دارد، کدامیک با فطرت و طبیعت انسانی او سازگارتر است، از کدامیک می توان نتیجه ای در جهت رشد و شکوفایی مادی و معنوی جامعه زنان و به تبع آن آحاد جامعه گرفت و بر کدامیک می توان چیره شد، بر آن حکم راند یا حداقل بر تغییرات آن تأثیر گذاشت.

آنچه که امروز آشکار و عیان دیده می شود و هر چه بر دانش بشری افزوده می شود آشکارتر می شود، ناتوانی انسان در هدایت و راهنمایی جامعه بشری به سوی سعادت و کامیابی همه جانبه است. چرا که عقل بشر بدون کمک گرفتن از سرچشمه های زلال و نورانی وحی به تنهایی قادر به تشخیص صحیح و تبیین و حل مسائل انسانی نمی باشد و این ناتوانی و استیصال امروز بیش از هر زمان دیگر با وضوح تمام دیده می شود. عقل منهای وحی نه تنها دردی از دردهای جامعه انسانی را درمان نکرده چه بسیار دردها که به دردهای قبلی افزوده است. چنانچه فمینیسم همین کار را با زنان نموده و نه تنها او را از بردگی و سلطه و ستمی که در طول تاریخ از آن رنج برده نجات نداده است بلکه ستمی مضاعف بر وی تحمیل کرده و آن ایجاد خلاء بزرگ «حس خوب زن بودن» است. با این خلاء بزرگ روح لطیف جامعه زنان و به تبع آن جوامع انسانی در غذایی سخت و دائمی گرفتار شده است.